

دولاب - تجریش - ونك - فرحزاد - فیروز بهرام

مقدمه

یکی از شعب علم جغرافیای جدید جغرافیای تاریخی است و غرض از این قسمت از جغرافیا وصف احوال تمام سطح زمین یا قسمتی از آنست در طی تاریخ یا یک عصر معین از ادوار تاریخی.

همانطور که هر قوم و ملت یا هر فردی از افراد انسانی با هر موجود زنده گذشته ای دارد و شرح آن گذشته تاریخ اوست هر ناحیه و شهر و کسوه و رودخانه نیز دارای سابقه و گذشته ایست و حوادث و عوارضی بر آنها وارد آمده است و هر يك از آنها بزبان بیزبانی از سرگذشت خود داستانها به مردم محقق کنجکاو میگویند.

بیان تاریخ هر يك از این آثار طبیعی سطح زمین یا مؤسسات مادی که بدست انسان در روی این کره انشاء شده یعنی همان قسمتی که ما بآن جغرافیای تاریخی میگوئیم عبارت از آنست که از طریق علمی بدانیم که این آثار و مؤسسات در روز اول چه شکل خارجی داشته و در طی قرون چگونه و تحت تأثیر چه عواملی از صورتی بصورتی دیگر در آمده، اسامی آنها در ابتدا چه بوده و بعد چه تغییری در آنها راه یافته، اگر دست بدست گشته اند بچه وضع این عمل صورت گرفته و احوال محیط طبیعی و مقتضای زمان و تفنن و تدبیر انسان تا چه میزان در این تغییرات و تبدلات دخالت داشته است.

تحقیق در این مسائل علاوه بر آنکه وقت مردم کنجکاو حقیقت پژوه را بوضعی دلپسند خوش میدارد مفید این معنی اساسی نیز هست که هیچیک از این تغییرات و تبدلات بی حکمت نیست، همه قوانینی متنقن دارد و بر طبق مقتضیاتی طبیعی صورت میگیرد یعنی همینکه اسباب و مقتضیاتی برای تغییر فراهم گردد تغییر رخ می دهد

تصرفات بیجای يك مردم مستبد خود خواه در این راه چندان مؤثر نیست و اگر هم قدرتی آنی از این قبیلها چند روزی بتواند در راه سیر طبیعت مانع و رادع شود و تغییر موقتی موافقی فراهم کند بالاخره قدرت قوانین طبیعی خواهد چربید و سیر متوقف خود را بار دیگر در همان مجرای اولی و اصلی خواهد انداخت .

از قسمتهای بسیار شیرین جغرافیای تاریخی یکی تحقیق در باب اعلام جغرافیائی یعنی اسامی امکنه است و غرض از آن تحقیق در باب این مسأله است که هر اسمی که امروز بناحیه یا شهر یا کوه یا رودی داده میشود از چه تاریخ بر آن گذاشته شده ، از کجا آمده و در دوره های تاریخی چه تغییراتی پیدا کرده و عوامل این تغییرات چه بوده است ؛ این شعبه از جغرافیای تاریخی یعنی مطالعه گذشته اعلام جغرافیائی را بزبانهای فرنگی توپونیمی ۱ میگویند .

تحقیق در احوال اعلام جغرافیائی از این لحاظ که هر يك از این اسامی یاد گاری جاندار از گذشته بر اسرار است و نامی که بر آنها گذاشته شده تاحدی معرف درجه فکر و ذوق یا نوع و میزان تمدن و عقاید و آداب و زبان مردمی است که در داخل یا در اطراف آنها میزیسته اند مفید چندین فایده است و از این مبحث برای دانستن تاریخ تمدن اقوام از لحاظ معرفة النفس و زندگی اجتماعی و تاریخ و زبان کمک بسیار میتوان گرفت .

در طی جنگهایی که هشت نه سال قبل در کشور اسپانیایین طرفداران فرانکو و جمهوریخواهان اسپانیائی در کار بود مکرر نام شهری باسم پدرو آباد ۲ در ابلاغیه های جنگی طرفین دیده میشد . مخفی نیست که جزء دوم اسم این شهر که حالیه هم در قسمت جنوب غربی اسپانیا باقیست همان «آباد» فارسی است که در امثال علی آباد و حسین آباد و نظایر آنها می بینیم و « پدرو » که همان پطرو پیر باشد از اسامی شخصی فرنگی است . آیا وجود همین لغت «آباد» فارسی در جزء ترکیب « پدرو آباد » معرف دایره نفوذ تمدن ایرانی و زبان فارسی نیست که آثار دیگر هم از آن از حوالی شهر یکن و جزایر هند شرقی گرفته تا اواسط روسیه و شبه جزیره بالکان مشهود بوده و هست .

در اسامی بلاد در هر يك از نواحی دنیا از جمله در ایران يك عدّه نام‌هایی است که مکرراً است باین معنی که چندین نقطه هست که با وجود فاصله بسیار از یکدیگر همه يك اسم واحد خوانده شده اند مانند فاراب و قازیباب و دولاب و دستکره و دستجرد و طالقان و غیرها. این اسامی هر يك معنی خاصی دارند و هر جا که این اسامی بر آنها نهاده شده مسلماً واجد آن معنی بوده است. اینک برای مثال قمشه (قومشه) را ذکر میکنیم.

این کلمه شکل عربی لغت «قومشه» فارسی است و کومش در فارسی بمعنی مقنی و چاه کن یا چاه خواست ۳ و در قدیم يك عدّه از نواحی را که آب آنها از چاه و قنات بدست می آمده کومشه یا کومشان میخوانده اند یعنی سرزمینی که بدست مردم کومش آباد شده است. ولایت قومس یعنی سمنان و دامغان و بسطام حالیه نیز همین وضع را داشته و قومس شکل دیگر کومش است. این ولایت را یونانیان کومیسان میخوانده اند.

پس مشاهده شکل «قومشه» یا «قومشه» هم میفهماند که چرا از روز اول این ولایت را مردم با اسم کومشه خوانده بوده اند و هم این هیأت جدید که عربی است از استیلای عرب بر آن ناحیه حکایت میکنند.

از جمله تصرّفات ناپسندی که این اواخر در تغییر اسامی بلاد روا داشته اند عوض کردن نام این شهر و نام يك عدّه از بلاد دیگر از جمله اورمیه بوده است. اورمیه یا اورمیه اصلاً کلمه ای آرامی است مرکب از دولت «اور» بمعنی شهر و «میه» یا «میه» بمعنی آب و این اسم بسیار قدیم را از آن جهت باین شهر داده بوده اند که اورمیه سابقاً بر کنار دریاچه قرار داشته، پس ملاحظه هیأت اورمیه و دانستن معنی لغوی آن مفید این دو معنی است که اولاً شهر مزبور شهر آرامی بوده است و پیش از آنکه ایرانیان بر این ناحیه مستولی شوند بدست قومی سامی ساخته شده و از همین جا قدمت تاریخی

۳ - رجوع کنید بفرهنگ اسدی ص ۹۷ در لغت «کمانه» که لغت دیگری است

در معنی و کاریز کن؛ هنوز هم در بعضی نواحی مانند آشتیان معنی را کومش میگویند.

۴ - صاحب نزهة القلوب درس ۱۲۴ گوید: «قومشه آبش ارتقوات و حاصلش غله

و میوه و انگور بود» - Comisène - ۵۰

نسی و بانیان و سکنه ارضی آن مشخص میشود ثانیاً میفهمیم که این شهر که حالیه مبلغی از آن دریاچه فاصله دارد در ابتدای بنا بر کنار آن واقع بوده و بعد ها بعلت خشک شدن دریاچه و بعقب رفتن سواحل آن باین وضع افتاده است .

املای اسم اورمیه در تمام کتابهای قدیم فارسی و عربی بهمین هیأت یعنی با الف و او مقدم بر راه یا بدون او مضبوط است . از عهد صفویه بعد بنسبست مجاور شدن ایران با خاک عثمانی که در آن ایام روم هم خوانده میشد عوام اورمیه را « اورمیه » یعنی با ملای الف و راه مقدم بر او و تشدید یا تلفظ کرده اند و این املای غلط بتدریج شایع شده و شاید هم همین استعمال مغلو ط اعضای فرهنگستان ما را بر آن داشته است که بجای برگرداندن غلطی بصورت صحیح بدون هیچ مناسبتی جز تملق گوئی و خود شیرینی بیجا اورمیه را بر ضایحه مبدل کنند و نام دریاچه مجاور آنرا هم که در ادوار باستان حتی در اوستا بنام « چیچست » و در دوره های جدیدتر « کیودان » یا « چیچست » و از عهد قاجاریه بعد « شاهی » خوانده میشده همچنان رضایحه بخوانند در صورتیکه احیاء و حفظ یکی از نامهای قدیم آن بمراتب معقول تر بوده است .

حال ملاحظه یفرمائید که روش نامطلوب اعضای فرهنگستان ما در برگرداندن یک عده از اعلام جغرافیائی بصورت های تازه که همه معرف بیخبری و بی ذوقی و مزاج گوئی است تاچه حد جنایت است و تاچه پایه موجب از میان بردن یاد گارهای باستانی که هر یک میتوانند بر احوال تمدنی و اجتماعی و نفسانی ساکنین گذشته این کشور شامدی باشد خواهد شد . علاقه مندان بحفظ این یاد گارهای ذقیمت باید جدتاً اقدام مقابل این گونه تصرفات و تفتنات شخصی ایستادگی کنند و نگذارند که هر بیخبر از خود راضی بخواهد نفسانی مرتکب این گونه جنایات شود . یاد گارهای گذشته قومی را باید پرستید و دست راهزنان متجاوز را از تعرض بآنها کوتاه ساخت .

پس از ذکر این مقدمه برای آنکه خوانندگان محترم مخصوصاً اهالی طهران مشوجه باشند بسابقه تاریخی چند قریه از قرای پای تخت که همه امروز بر جا هستند اشاره میکنیم تا کسانی که نمیدانند بدانند که این قری اکثر بیش از هزار سال پیش تقریباً در همین محلهای کنونی و بهمین اسمی وجود داشته و حوادثی بخود دیده و

بعضی نیز منشأ و مولد يك عدّه از بزرگان علم و ادب بوده اند. مطالعه ما در این مقاله در باب قرای مذکور فقط از لحاظ تاریخی است. بحث در معنی لغوی آنها چون حدسیاتی که در این بابها زده میشود هنوز چندان قطعی و مسلم نیست در اینجا مورد توجه نخواهد بود.

۱ - دولاب

دولاب لغتی است فارسی و مرکب و در قدیم يك عدّه از آبادیهائی را که با دول یعنی دلو مشروب و سیراب میشده باین اسم خوانده بوده اند و در ممالک اسلامی چند قریه بهمین اسم معروف بوده. دولاب ری که هنوز هم در مشرق طهران متصل باین شهر باقیست از این قبیل سرزمینهاست.

این قریه بسیار قدیمی است و جمعی از بزرگان آنجا منسوبند مثل قاسم دولابی از قدمای عربی که یکسال قبل از استیلای قرامطه بر مکه یعنی در تاریخ ۳۱۶ در آنجا فوت کرده و ابواسحاق دولابی نیز از عرفا که با صوفی مشهور معروف کرخی (متوفی سال ۲۰۰ هجری) معاصر بوده و ابو بشر محمد بن احمد دولابی رازی (۲۴۴-۳۲۰) که کتابی دارد در رجال بنام «الکنی والاسماء» و آن کتاب در حیدرآباد دکن بطبع رسیده است ۶

از همین مختصر اشارات دانسته میشود که قریه دولاب حالیه واقع در شرق طهران دست کم از اواخر قرن دوم هجری یعنی از حدود ۱۲۰۰ سال قبل بهمین اسم در همین مکان وجود داشته است.

۲ - تجریش - طجرت

تجریش یعنی مشهورترین آبادیهای شمیران حالیه واقع در سه فرسنگی شمال طهران نیز قدیمی است اما املائی اسم آن بر خلاف دولاب تغییر صورت یافته. نام آن در کتب قدیم بصورت «طجرت» ذکر شده، بعدها تا آخر آن بکثرت استعمال و مرور دهور افتاده و کسره راه آن اشباع شده و بیا، مبدل گردیده است.

۶ - رجوع کنید بکتاب انساب سمانی و معجم البلدان یا قوت در ماده «دولابی» و

نام طجرشت تا آنجا که تفحص شد در کتب جغرافیائی قدیم معتبر مذکور نیست اما در کتاب راحة الصدور در احوال طغرل اول سلجوقی چنین آمده: «سلطان از تبریز سوی ری رفت تا زفاف بدار المسلك باشد اندک مایه رنج بروی مستولی شد بقصران بیرونی بدری بدیه طجرشت از جهت خنکی هوا نزول فرمود چه حرارت هوا بغایت بود، رعاف بروی مستولی شد و بهیچ دارو امساک پذیرفت تا قوت ساقط شد و از دنیا برفت در رمضان سنه ۴۵۵»

شبهه ای نیست که این قریه طجرشت که بدری و جزء قصران سفلی بوده و بخشیکی هوا شهرت داشته همین تجریش حالیه است.

۳ - ونك

ونك یعنی همین قریه ای که در شمال طهران و جنوب غربی تجریش بهمین اسم باقیست نیز بسیار قدیمی است، سمعانی در کتاب الانساب در نسبت «ونکی» چنین می نویسد: «ونك بفتح و اوو نون در آخر آن کاف و آن قریه ای از قرایری است که من در سفر بسمت قصران خارج (همان قصران بیرونی که شمیران کنونی جزء آن بوده) از آنجا گذشتم» ۸. سمعانی چنانکه از ورق ۳۱۶ ب از کتاب او بر می آید در سال ۵۳۷ در ری بوده و ظاهراً در همین تاریخ هم از ونك گذشته است.

از منتسبین بونك سمعانی یکی از سادات حسینی رانام میبرد با اسم سید ابو الفتح نصر بن مهدی که نسب او در سیزده پشت با امام شهید حسین بن علی بن ابی طالب می پیوندد. این سید ابو الفتح از علما و فضلائی زیدی مذهب بوده و در شعبان ۴۷۸ فوت کرده است.

ذکر ونك مدتها پیشتر از این تاریخ نیز در کتب دیده میشود چنانکه در کتاب منتقلة الطالیبه تألیف ابو اسماعیل ابراهیم بن عبدالله که از رجال ایام غیبت صفری (۲۶۰ - ۳۲۹) بوده در شرح احوال مهاجرین سادات نام ونك آمده ۹، یا قوت نیز نام ونك را بدون هیچ شرح و بسطی ضبط کرده است.

۷ - راحة الصدور ص ۱۱۲ ۸ - کتاب الانساب ورق ۵۸۶

۹ - بنقل از آن کتاب در جنة النعیم ص ۵۰۳ تألیف حاجی ملا باقر - يك نسخه

خطی از کتاب منتقلة الطالیبه در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید موجود است.

۴ - فرحزاد - فرزاد

فرحزاد قریه دیگری است در شمال غربی طهران بین تجریش و کن. نام این قریه نیز در کتاب منتقلة الطالبيه مذکور آمده اما بشکل فر-زاد که املاي صحيح قدیم آن فرمه زاد است بششدیدرآه. بعدها قیاس عامیانه فرمه را که بتدریج بتخفیف راه استعمال میشده بفرح عربی مبدل ساخته و فرمه زاد و فرزاد و فرح زاد کرده است. مؤلف کتاب منتقلة الطالبيه نام جمعی از سادات مهاجر را میبرد که باین قریه پناهنده شده و در آنجا سکونت اختیار کرده بوده اند. هم امروز مزار امامزاده ای در قریه فرحزاد هست بلاشبهه این امامزاده یکی از همان ساداتی است که مؤلف منتقلة الطالبيه بآمدن ایشان بفرمه زاد اشاره میکند.

۵ - فیروز بهرام

فیروز بهرام قریه ایست از بلوک غار واقع در جنوب غربی طهران. نام این قریه در اشعار و کتب قدیم «فیروز رام» ضبط شده و بگفته بعضی از مؤلفین بنای آن از فیروز پادشاه ساسانی است مانند قباد رام که از بناهای قباد بوده و رام هرمز که آنرا هرمز ساخته. در عهد تألیف کتاب نزهة القلوب یعنی در حدود ۷۴۰ مردم فیروز رام را «فیروز بران» میگفته اند. مؤلف این کتاب يك بار دیگر در جزء قرای غار در ردیف طهران و دولت آباد و مشهد امامزاده حسن از قریه دیگری بنام «فیروز بهرام» صحبت میدارد. شکی نیست که این دو قریه هر دو یکی است با این ملاحظه که جمعی از مردم در آن ایام آنرا فیروز بران و جمعی دیگر چنانکه امروز هم معمول است فیروز بهرام تلفظ مینموده اند.

یاقوت در معجم البلدان (ج ۳ ص ۹۲۸-۹۲۹) در ذیل لغت فیروز رام میگوید که در این قریه بین یزید بن حارث (والی ری از جانب عبد الملك اموی یا مصعب بن زبیر) و فرخان پادشاه ری جنگی اتفاق افتاد و فرخان بیاری زبیر بن ماجور خارجی در آن واقعه یزید و سیصد تن از اشراف کوفه را که همراه او بودند با زنش کشت و شاعری در این باب گفته است:

بفیروز رام الصفيح الميمما

وذاق یزید قوم بلربن وائل